پیکر ۳ دریانورد شهید سانچی پس از ۴۰ روز بامداد چهارشنبه به وطن بازگشت

آخرین استقبال

عکس‌ها: بابک جوادزاده/شهروند

امیرحسین خواجوی-شهروند| پس از ۴۰ روز انتظار دریانوردان شهید به وطن بازگشتند؛ اما نه همه آن ۳۰ نفری که از جزیره خارک سوار بر سانچی شدند. اقیانوس از آن نفتکش عظیم و خدمه‌اش فقط میلاد آروی، مجید نقیان و محمد کاووسی را پس داد تا این ۳ دریانورد بار دیگر به ایران بازگردند. این‌بار اما از سوت کشتی خبری نبود، از صدای مرغ‌های دریایی نزدیک بندر، صدای هلهله و شادی زنان و مردان آفتاب‌سوخته؛ هیچ‌کدام از اینها نبود. این‌بار غم و ماتم جای همه آنها را گرفت، خانواده‌هایی با دل‌هایی سوخته به داغی شعله‌های آتش سانچی. صدای شیون و زاری زنانی که در بین غرش بال‌های آهنی هواپیماها و مارش عزا گم می‌شد. مردانی که گریه نمی‌کردند اما بزرگی این غم آنها را تکیده و خموده کرده بود با چهره‌های درهم و گرفته. همه آمده بودند به پیشواز پیکر این ۳ دریانورد با چشمانی که اشک و حسرت از آن می‌بارید، به آخرین پیشواز مردان دریا و آخرین استقبال اما چه باشکوه بود.

ساختمان سه طبقه تشریفات فرودگاه امام خمینی از نخستین ساعت‌های بامداد چهارشنبه حال و هوای دیگری داشت. میهمان‌های مهمی در راه بودند؛ از راهی دور، جایی در دریای چین. اینها تنها بازماندگان حادثه‌ای بودند که یک ملت را عزادار کردند؛ حادثه تلخ آب و آتش، انفجار و غرق شدن سانچی در عمق ۱۵۰ متری دریای چین. همان دریایی که هنوز ۲۷ خانواده دیگر را بلاتکلیف و چشم‌انتظار گذاشته. دیروز اما همه چیز در فرودگاه برای استقبال آماده بود، ساعت‌ها قبل از به زمین نشستن هواپیمای حامل ۳ پیکر به جای مانده از آن حادثه تلخ. حوالی ساعت ۵ صبح خانواده‌ها وارد ساختمان تشریفات فرودگاه شدند؛ طبقه دوم این ساختمان جایی بود که برای استقرار خانواده‌ها آماده شده بود. سه قاب عکس از میلاد آروی، محمد کاووسی و مجید نقیان در میان گل و شمع جا گرفته که هر بیننده را منقلب می‌کرد. پدر و مادر میلاد نخستین کسانی بودند که وارد سالن شدند، بعد از آن هم خانواده محمد و مجید. به هم تسلیت می‌گفتند و هر خانواده دور میزی نشسته و ایستاده برای عزیزانشان عزاداری می‌کردند. کم‌کم بقیه اقوام و آشنایان هم آمدند. سالن شلوغ شده بود. عکس این ۳ دریانورد در میان حاضران دست به دست می‌شد، مادران دغدار و زنان که در اعزای همسرانشان سوگواری می‌کردند، گریه‌های بی‌صدا و شیون‌هایی که دیگر به ناله تبدیل شده بود. حدود ساعت ۵:۳۰ هواپیما به زمین نشست، بعضی‌ها از پشت شیشه سالن به باند فرودگاه چشم دوخته بودند تا شاید تابوت‌ها را ببینند. برای خانواده‌های چشم انتظار دقایق به کندی می‌گذشت. بالاخره چند دقیقه مانده به ساعت ۸ صبح انتظارها به پایان رسید و خانواده همراه با عکاسان و خبرنگاران وارد باند فرودگاه شدند. گروه مارش نظامی از ساعت‌ها قبل خودش را برای این مراسم آماده کرده بود، پیکرهای این ۳ دریانورد یکی یکی به محل اجرای مراسم منتقل شدند. شانه‌های نیروهای ارتشی جایی بود که باید تابوت‌ها بر روی آن قرار می‌گرفت تا مراسم آغاز شود. با دیدن تابوت‌ها زنان و مادران دوباره بیقرار شدند، ولوله‌ای به پا شد، انگار که بعد از این همه مدت تازه می‌خواهند آنها را در آغوش بگیرند. فرمانده میدان دستور اجرای مراسم را صادر کرد. تابوت‌ها بر روی دستان سربازان ارتش حرکت کرد، صدای گریه و شیون و مارش عزا در فضای بیکران باند فرودگاه در هم می‌پیچید و در هوا گم می‌شد. پیکرها یکی پس از دیگری از روبه‌روی جایگاه مخصوص و خانواده گذشتند. فضای سنگین و غمباری که شاید فرودگاه امام خمینی تا به حال به خودش ندیده بود؛ اما هر چه بود استقبال باشکوهی برای مردان دریا رقم خورد، شاید این تنها و آخرین کاری بود که می‌شد برای آنها انجام داد.

اجساد این ۳ نفر پس از پایان مراسم به پزشک قانونی منتقل شد. بر اساس اعلام روابط عمومی شرکت ملی نفتکش مراسم تشییع جنازه این ۳ نفر بعد از نماز جمعه از مصلای تهران برگزار می‌شود.

وداع با برادر

هر ۳ برادر در کنار هم ایستاده‌اند؛ همگی با هم اشک می‌ریزند و انتظار می‌کشند. انتظاری تلخ برای یک وداع همیشگی؛ حالا دیگر یک نفرشان کم شده؛ چهار برادری که همیشه مثل کوه پشت هم بوده‌اند و حالا قرار است پیکر یک نفرشان از راه دور برسد و در خروارها خاک دفن شود. چهره‌شان حال روزشان را نشان می‌دهد. مجید دیگر در کنارشان نیست؛ تحمل از دست‌دادن برادر ۳۸ساله‌شان سخت است. ۴۰ روز از شنیدن آن خبر وحشتناک گذشته؛ حادثه‌ای که آنها را داغدار کرد و در میان جهنمی سخت قرار داد. ۴۰ روزی که به جز اشک و اندوه کار دیگری از دستشان بر نمی‌آمد. حالا انتظار به سر رسیده اما تلخ و دردناک؛ قرار است پیکر برادر را تحویل بگیرند. مجید نقیان افسر یکم نفتکش سانچی قرار است با دو نفر دیگر از همکاران و دوستانش به وطن برسد و روی دوش نیروهای ارتش و خانواده‌اش به خانه ابدی خود برود. همسرش بی‌تاب‌تر از همه است؛ اشک می‌ریزد و دختر کوچکش را بغل می‌کند. یسنایی که در سن کم باید برای همیشه از پدرش خداحافظی کند. یکی از برادران مجید نقیان در حالی که انتظار می‌کشد، با صدایی پر از اندوه در گفت‌وگو با خبرنگار «شهروند» از برادرش می‌گوید: «مجید ۳۸سال بیشتر نداشت. تقریبا ۱۸سال بود که روی کشتی کار می‌کرد، کارش سخت بود و مرتب باید به سفر می‌رفت؛ اما عاشق کارش بود، علاقه زیادی داشت. در خانواده ما فقط او بود که روی کشتی کار می‌کرد؛ آن هم چون علاقه داشت. مجید افسر یکم نفتکش بود. در اتاق صنفی نفتکش هم کار می‌کرد. هر بار می‌خواست به سفر برود خیلی هیجان‌زده می‌شد. با آن همه سابقه کارش باز سفرهایش را دوست داشت. با عشق سر کار می‌رفت. آن‌قدر به این کار علاقه داشت که دریانورد برتر هم شناخته شد. ما تنها چهار برادر بودیم و خواهر هم نداریم. به خاطر همین به همدیگر وابستگی زیادی داشتیم. هنوز هم باورمان نمی‌شود که مجید را از دست داده‌ایم. ما واقعا به هم وابسته بودیم. روزی که خبر این حادثه منتشر شد، همگی در کنار هم بودیم که آشناهایمان تماس گرفتند و خبر تلخ را اعلام کردند. چند ساعت قبل با مجید صحبت کرده بودیم و می‌دانستیم که او کجاست. برای همین به محض شنیدن این خبر متوجه شدیم که مجید هم داخل این نفتکش بوده است؛ اما امید داشتیم، اصلا فکرش را هم نمی‌کردیم که آنها فوت شده باشند. از طرفی به ما امیدواری هم می‌دادند؛ می‌گفتند زنده‌اند، برای همین تا لحظه‌ای که اعلام شد کشتی غرق شده، امید داشتیم. در یک لحظه تمام امیدمان را از دست دادیم. لحظه شنیدن غرق‌شدن این کشتی بدترین لحظه عمرمان بود. همه‌چیز تمام شده بود؛ حتی یک روزنه امید هم نبود. آن‌جا بود که تازه متوجه این مصیبت بزرگ شدیم.»

او در ادامه صحبت‌هایش می‌گوید: «یسنا دختر مجید هنوز خیلی کوچک است. ۴ سال بیشتر ندارد. برایش سخت است که در این سن و سال پدرش را از دست بدهد. همسر برادرم هم حال و روز خوبی ندارد. از لحظه شنیدن این خبر تا الان که ۴۰ روز می‌گذرد، فقط اشک می‌ریزد و گاهی حالش بد می‌شود. پدرم هم که خودش مریض است و در این مدت حالش بدتر هم شده؛ پیش از این حادثه عمل باز قلب کرده بود، سرش هم خونریزی مغزی داشت و زیر تیغ جراحی رفته بود؛ برای همین حال و روز خوبی نداشت، بعد از شنیدن این خبر حالش بدتر هم شده است. زندگی‌مان نابود شده و حالا منتظریم تا پیکر برادرمان را تحویل بگیریم. هفته پیش بود که اعلام شد یکی از این ۳ پیکر متعلق به برادرم است، خیلی سخت بود ولی ما خانواده‌های قربانیان دیگر این حادثه را هم درک می‌کنیم. می‌دانیم غم بزرگی است این که حتی جسد عزیزت را هم تحویل نگیری. فقط بگویند مرد و تمام شد. حداقل ما می‌توانیم با برادرم وداع کنیم و هر از گاهی سر مزارش برویم ولی آنها هیچ جسدی تحویل نگرفتند و عزیزشان را تمام و کمال از دست دادند.»

خداحافظی با پدر؛ در روز تولد

سه ماه می‌شد که مادرش را از دست داده بود. زمانی که خبر فوت مادرش را به او دادند، روی کشتی فرسنگ‌ها دور از خانه‌اش بود. نتوانست در مراسم مادرش شرکت کند. تنها به مراسم چهلم فوت مادرش رسید. چند روز بعد از این مراسم دوباره به سفر رفت. سفری که بازگشتی نداشت. محمد کاووسی درست بعد از مراسم چهلم مادرش با نفتکش سانچی به سفر رفت و دیگر بازنگشت. دوری از مادرش تنها ۴ ماه طول کشید. محمد در این حادثه تلخ پیش مادرش رفت و خانواده‌اش را تنها گذاشت. حالا او هم جزو کسانی است که پیکرش پیدا شده و قرار است تحویل خانواده‌اش داده شود؛ آن هم درست روز تولد پسر ۶ساله‌اش. «کارن» در روز تولدش باید برای همیشه از پدرش خداحافظی کند و این تلخ‌ترین قسمت ماجرا است.

برادر محمد کاووسی هم در این‌باره به «شهروند» می‌گوید: «ما ۵ برادر و یک خواهر بودیم. حالا محمد از میانمان رفته است. او ۳۸سال داشت و ۱۴سالی می‌شد که روی کشتی کار می‌کرد. افسر تدارکات بود و کارهای اداری و خریدهای لازم برای کشتی را انجام می‌داد. در خانواده ما هم تنها محمد بود که دریانوردی می‌کرد. او هم علاقه زیادی به این کار داشت و خودش این شغل را انتخاب کرد. با این که همیشه به او می‌گفتیم کارت سخت است، اما هیچ‌وقت منصرف نشد. ۶ ماه به سفر می‌رفت و سه ماه استراحت می‌کرد. در رشته کامپیوتر درس خوانده بود. خیلی باهوش و درسش عالی بود. یک پسر ۶ساله به اسم کارن دارد. امروز روز تولد کارن است و او خیلی بی‌تابی پدرش را می‌کند. مرتب سراغ او را می‌گیرد. دلش می‌خواهد روز تولدش پدرش را ببیند یا حداقل با او صحبت کند، ولی مادر جواب این بی‌تابی‌ها چه می‌توانیم بگوییم. درست روز تولدش باید پیکر پدرش را تحویل بگیریم. مادر کارن هم فقط گریه می‌کند. درد خودمان کم نیست، اما فکر کارن و آینده او و ضربه روحی که از این ماجرا می‌خورد، ما را بیشتر آزار می‌دهد. خیلی به پدرش علاقه داشت. می‌دانیم که از همه بیشتر او عذاب می‌کشد.»

او ادامه می‌دهد: «مادرم اگر زنده بود حتما تاب نمی‌آورد. این خبر او را از پا می‌انداخت. مادرم درست ۴ ماه پیش از فوت برادرم، جان خود را از دست داد. روزی که فوت کرد، محمد در سفر بود. تلفنی به او خبر دادیم. نتوانست در مراسم مادرمان شرکت کند و مرتب گریه می‌کرد. حالش خیلی بد بود تا این که از سفر برگشت. به مراسم چهلم مادرمان رسید، اما چند روز بعد دوباره راهی سفر شد. با نفتکش سانچی رفت و دیگر بازنگشت. از طریق تلویزیون و اخبار بود که خبر این حادثه را شنیدیم. از روزی که خبر را شنیدیم تا لحظه غرق شدن نفتکش، امیدوار بودیم. چون قایق نجات نبود، تصور می‌کردیم با آن قایق خودشان را نجات داده‌اند. مطمئن بودیم که زنده‌اند و نفس می‌کشند، اما در یک لحظه همه چیز نابود شد. امیدمان قطع شد. کاش از روز اول به ما امیدواری نمی‌دادند. حداقل ضربه کمتری می‌خوردیم، ولی به هر حال فرقی هم نمی‌کند. ما الان می‌خواهیم جسد برادرمان را تحویل بگیریم. لحظه‌های سختی است. بیچاره بقیه خانواده‌ها، آنهایی که حتی جسد عزیزشان را هم تحویل نگرفته‌اند و هیچ نشانه‌ای از آنها ندارند. تحمل آن غم وحشتناک است. ما سه خانواده، آنها را قلبا درک می‌کنیم و امیدواریم خدا به همه ما کمک کند تا شاید بتوانیم کمی آرام‌تر شویم. صدای ما را کسی نشنید. امیدوارم حداقل خدا بشنود و به همه ما کمک کند.»

دریانوردی که قرار بود پدر شود

بی‌تاب بود، اما اشک‌هایش را از نگاه همسرش پنهان می‌کرد. ۴۰ روز از حادثه سانچی گذشته بود؛ از همه زودتر به فرودگاه آمده بودند. پدر میلاد آروی که بغض راه گلویش را گرفته به سختی صحبت می‌کند. صورتش را با دستانش پنهان کرده تا کسی غم و اندوه نگاهش را نبیند، اما رنج تمام چهره‌اش را پوشانده است. با اعلام حادثه سانچی، پدر میلاد به چین سفر کرد. می‌خواست خودش پسرش را زنده به میهن بازگرداند، اما نشد. سانچی غرق شد و در آغوش دریا همیشه آرام گرفت. پدر میلاد که آبادانی و از دریانوردان و کارکنان شرکت ملی نفتکش است، درباره پسرش به «شهروند» گفت: «میلاد روغنکار موتورخانه بود که از عسلویه قرار بود با کشتی سانچی به کره‌جنوبی برود.» مسعود آروی که خود حدود ۲۸سال دریانوردی کرده است، ۳ روز پس از این حادثه با هماهنگی شرکت ملی نفتکش به چین اعزام شد: «به‌دلیل این که حادثه در آب‌های کشور چین رخ داده بود، فرماندهی عملیات امدادونجات نیز با کشور چین بود و هر گونه اقدامی باید با نظر و تأیید کارشناسان تیم عملیات انجام می‌شد. تیم عملیاتی با ۶ فروند آتشخوار و چند فروند کشتی اطفای حریق تلاش کردند ولی چون وزش باد یا خیلی شدید بود که باعث شعله‌ورتر شدن آتش می‌شد یا بسیار آرام بود که باعث متراکم شدن گازهای متصاعد با اکسیژن هوا و انفجار می‌شد به همین دلیل در هر دو حالت امکان امدادرسانی بیشتر را نمی‌داد. انفجار آخر نیز به‌دلیل فروکش کردن وزش باد بود که باعث شعله‌ورتر شدن آتش به ارتفاع بیش از ۴۰۰ متر و طول یک‌هزار متر شد. کشتی هنوز در زیر آب‌های اقیانوس شناور است اما مسئولان قول هر گونه تلاش برای یافتن پیکرهای جانباختگان را داده‌اند.» اینها را مسعود آروی به «شهروند» گفت. او با بغض ادامه می‌دهد: «میلاد چهار سالی می‌شد که ازدواج کرده بود. زمانی که به این سفر رفت همسرش دوماهه باردار بود. من خودم موضوع را به عروسم اطلاع دادم. او خیلی بی‌تابی می‌کند، اما من آنها را آرام می‌کنم. میلاد پیش از سفرش انگار خواب دیده بود. می‌گفت از این سفر برنمی‌گردم و اگر روزی برنگشتم از بچه‌ام مراقبت کنید.»

در انتظار پیکر برادر

نمی‌دانم از این که نیما در بین این سه عزیز نیست، باید خوشحال باشم یا ناراحت. به خودم امید می‌دهم که شاید، فقط شاید او الان در یک جایی در این جهان هنوز نفس می‌کشد و همین مسأله کمی من و خانواده‌ام را آرام می‌کند. اما از ۱۵۰ متر زیر آب و نفتکشی که هشت روز سوخت و منفجر شد و جایی که نیما همراه با سایر همکارانش در آن پناه گرفته بودند و این که هیچ رد و نشانی از آنها وجود ندارد، مدام آزارم می‌دهد. واقعا نمی‌دانم وضع خیلی سخت است، شاید هیچ‌کس به جز ما ۲۷ خانواده نتواند این شرایط را درک کند. اینها را خواهر علیرضا نجفی، یکی از سرنشینان نفتکش سانچی به «شهروند» می‌گوید. او نزدیک به ۴۰ روز است که در انتظار خبری از اعماق اقیانوسی است که تنها برادر او را با خود برده است: «او را در خانه «نیما» صدا می‌کردیم، نیما تنها برادر ما بود، همه دوستش داشتند. ما چهار خواهریم و مادرم که حالا عزادار است. وقتی این اتفاق افتاد، به او نگفتیم؛ منتظر بودیم تا آنها نجات پیدا کنند، اما هر روز که گذشت امید ما کمتر شد، همان روزی که قرار بود تکاوران وارد سانچی شوند، ماجرا را برای مادرم تعریف کردیم، اما به او گفتیم که آنها به کمک تکاوران ارتش نجات پیدا می‌کنند، همه جلوی تلویزیون نشسته بودیم و زیرنویس اخبار را دنبال می‌کردیم که خبر انفجار نفتکش رسید و شعله‌های آتش سانچی را غرق کرد. وقتی نفتکش زیر آب رفت؛ امید ما هم غرق شد.» او ادامه می‌دهد: «در این مدت هر سه خواهرم خواب نیما را دیدند، او به آنها گفته که ما زنده هستیم و نگران ما نباشید، حال ما خوب است، نمی‌دانم تعبیر آن چیست اما وقتی خواهرانم این خواب‌ها را برای مادرم تعریف می‌کنند، او فقط گریه می‌کند و اسم برادرم را صدا می‌زند.»

خانواده علیرضا اما تا الان هیچ مراسمی برای او برگزار نکرده‌اند. آنها هنوز منتظر خبری از دریای چین هستند. خواهر علیرضا در این‌باره می‌گوید: «ما تا پیکر نیما پیدا نشود، هیچ مراسمی برگزار نمی‌کنیم. این را به مسئولان شرکت ملی نفتکش و نمایندگان مجلس هم گفته‌ایم. از آنها خواستیم که غواص بفرستند تا پیکرها را از نفتکش خارج کنند. این اولین خواسته ما از مسئولان است. سه خانواده دیگر از سرنشینان سانچی که ساکن انزلی هستند هم همین خواسته را داشتند. آنها قول همکاری دادند. قرار شده تا چند غواص از ایران و چین به زیر آب بروند و از آنجا به صورت زنده تصاویر را برای خانواده ارسال کنند. در آب‌های شور اجساد زود متلاشی و تجزیه می‌شود. حدود ۶۰ روز که ۲۵ روز آن هم گذشته. این آخرین فرصت برای ماست که حداقل پیکر برادرم را دفن کنیم و از این بلاتکلیفی خلاص شویم. باید این پیکرها را به ما بازگردانند. این تنها درخواست ماست.»

به پسرم افتخار می‌کنم

ما دو عزیز را از دست داده‌ایم. هم پسرم هم عروسم. داغ بزرگی است. باوجودی که ناراحتم اما سرافرازم. پسرم در راه میهنمان جانش را از دست داد. همسرم خیلی بیقرار است. مدام آرامش می‌کنم اما او یک مادر است. طاقت ناراحتی فرزندانش را نداشت چه برسد به دیدن داغ پسرش.» اینها را پدر حسین می‌گوید. حسین ۳۰ساله همراه با ساقی از جزیره خارک سوار بر این نفتکش شدند و حالا ۴۰ روز است که از مدفون شدن سانچی می‌گذرد و هیچ اثری از حسین و ساقی نیست. آب حتی پیکر بی‌جان این عزیزان را هم پس نداده است. پدر حسین که بازنشسته سازمان تأمین اجتماعی است از طریق تلویزیون متوجه شد که یک نفتکش ایرانی آتش گرفته است. او ادامه می‌دهد: «حسین از همان بچگی خیلی شجاع بود، وقتی به دبیرستان رفت به دریانوردی علاقه‌مند شد، خیلی دوست داشت با کشتی به دریا برود. به همین دلیل به دانشگاه علوم دریایی چابهار رفت و از همان جا بورسیه شرکت نفتکش شد. پس از پایان درسش ۵ سالی بود که به دریا می‌رفت. حسین لیسانس مهندسی دریانوردی داشت و افسر دوم نفتکش بود. خودش به این شغل خیلی علاقه داشت و من هم مخالفتی نداشتم. ساقی هم شغل حسین را دوست داشت. سه‌سال از تاریخ ازدواجشان می‌گذشت. تا الان چندبار با او به سفر رفته بود. ساقی هم به دریا علاقه‌مند شده بود. در این سفر او از حسین خواست تا همراه آنها به کره‌جنوبی برود. حسین هم او را با خودش برد.» این پدر در ادامه می‌گوید: «روز جمعه هم ما مراسم خواهیم گرفت. مراسم چهلم برای حسین و ساقی. خواسته ما از شرکت ملی نفتکش این است که اجساد را خارج کنند و به خانواده‌ها تحویل دهند. باید تکلیفمان مشخص شود. هیچ نشانه‌ای از عزیزانمان نداریم، یک نشانه، یک اثر.»

کارن، پسر محمد کاووسی

یسنا دختر مجید نقیان